

درباره ادوارد الکساندر (الیستر) کرولی (Edward Alexander Crowley) (Aleister Crowley) شرق شناس، پژوهشگر و نویسنده شهر انگلیسی، نقطه نظرات کاملاً ضد و قیضی مطرح است. بسیاری از نظریه پردازان فزوی او را فردی فرصت طلب، بیرو امثال جنسی و علاقه مند به جادو و جادوگری می دانند و به صراحت مدعی اند که کرولی فردی بیمار بوده است. از میان مخالفان کرولی، عده ای هم وجود دارند که معتقدند وی بدطنمترین فرد جهان است؛ و لقب «وحشی بزرگ» را به او داده اند. این در حالی است که عده ای از صاحب نظران، نظر کاملاً مخالفی درباره او دارند؛ و بر این باورند که این شرق شناس مشهور، اتفاقاً فرد پاک طبعی بوده، و عملکرد او باعث گردیده تا قدرتهای سیاسی غرب یا او دشمن گردند؛ و از حربه تبلیغات جداگانه استفاده را ببرند، تا چهره های زشت و خطرناک از وی ارائه دهند؛ تا مبدا اندیشه و ایده های او، مخاطبان بسیاری را جذب خود کند. با بررسی آراء و اندیشه های مطرح براساسون زندگی و آثار مکتوب کرولی،

الیستر کرولی و قصص قرآن

کامران هارسی نژاد

مقاله

مطالعات قرآنی
مجموعه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های قرآنی



مشخص می‌گردد که میزان مقالات ضد او، به مراتب بیشتر از نوشته‌های موافق وی است. در اینجا، این احتمال می‌رود که، ادبیات استعماری، از تمام نیرو و توان خود سود برده، تا حقیقتی بزرگ را مخفی کند؛ و تاکنون هم، در این راه، موفق بوده است. در این راستا، بررسی موشکافانه و عمیق زندگی و عملکرد کرولی، می‌تواند رمزگشای این ابهام بزرگ باشد، و پرده از رازی بزرگ بردارد.

الیستر کرولی، در ۱۲ اکتبر سال ۱۸۷۵، در خانواده‌ای ثروتمند و مذهبی، در کشور انگلستان به دنیا آمد. والدین او، جزو فرقه متعصب مسیحی Plymouth Brethren بودند. در نتیجه آلیستر، از سنین کودکی، به فراگیری طاق‌فارسای انجیل مشغول شد. اما پس از مدتی، کرولی، وقتی به سن نوجوانی رسید، به تحقیر افکار و اندیشه‌های خانواده خود پرداخت. او، به منظور نشان دادن مخالفت خود، نامش را از آلکساندر به آلیستر تغییر داد، و همواره مُصر بود که او را با نام برگزیده خودش بخوانند.

الیستر در سن نوجوانی، بسیار پر تحرک و فعال بود، و می‌توانست برای خود سرگرمی‌های بسیاری مهیا سازد. از جمله ساخت یک فشفشه خانگی، که منجر به بروز حادثه‌ای شد، و نزدیک بود آلیستر نوجوان را به کام مرگ بکشاند. او، همچنین، به گربه‌ای، صدمه‌های بی‌شماری زد. چرا که می‌خواست این نظریه، که «گربه نه جان دارد» را مورد ارزیابی قرار دهد، و به صحت و سقم آن، پی ببرد.

کرولی، عاقبت خانواده خود را ترک گفت، و در کالج ترینیتی، که در دانشگاه کمبریج بود، به ادامه تحصیل پرداخت. در همان زمان، به فراگیری ورزش کوهنوردی مشغول شد. او، در آن زمان، به این فکر افتاد که به دنیای سیاست وارد شود. اما روح پرسشگر و ناآرامش، بلافاصله، این ایده را کنار گذاشت. خود، درباره آن دوران می‌گوید: «می‌خواستم تأثیر بسیار زیادی در جهان بگذارم.»

او به این نتیجه رسید که شهرت یک مرد سیاسی، تنها ممکن است یک قرن دوام داشته باشد. و بدین ترتیب، نمی‌توانست تا ابد، نامش را ماندگار کند.

کرولی، پیش از آنکه تحصیل خود را در کمبریج به پایان برساند، از آنجا بیرون آمد.

وی، بلافاصله در سن بیست و سه سالگی، با فردی به نام جورج سیسیل جونز (George Cecil Jones) آشنا شد. جونز، عضو انجمنی به نام فجر طلایی بود؛ که ظاهراً در آن مرکز، افراد، به فراگیری سحر و جادو مشغول بودند. این انجمن، کاملاً سری بود، و توسط فردی به نام ساموئل لیدل مک گرگور ماترز (Samuel Liddell Macgregor Mathers) اداره می‌شد.

کرولی، در این انجمن سری توانست با علوم کیمیاگری، غیبگویی، طالع‌بینی و مقولاتی از این دست آشنا شود. جالب این است که در آن دوران، شخصیت‌های برجسته‌ای نیز عضو این انجمن مخفی بودند؛ شخصیت‌هایی چون وی. بی. یتز (W.B. Yeats) - که از شاعران بسیار مشهور انگلیسی است -، ادوارد ویت (Edward

Waite) و مودگون (Maud Gonne) (همسر نویسنده مشهور انگلیسی، اسکار وایلد) و ...

این انجمن در تلاش بود تا فلسفه راز و رویدادهای اسرارآمیز غرب را ارتقا دهد. کرولی به سال ۱۸۹۸ به این انجمن پیوست، و توانست به سرعت راه ترقی را طی کند، و پیشرفت چشمگیری داشته باشد. کرولی در این انجمن، تحت تعالیم مستقیم آلن بنت (Alan Bennett) قرار گرفت. (آلن بنت یک سال بعد، در سال ۱۸۹۹، کشور انگلستان را به ناگاه ترک گفت و به کشور سیلان (سری لانکای فعلی) مهاجرت کرد، تا به معابد بودایی راه یابد.) کرولی، دو سال بعد، توسط توطئه‌های یتز (Yeats) از انجمن اخراج شد.

در سال ۱۹۰۰ این انجمن شناسایی، و توسط مسیحیان متعصب، از هم پاشیده شد. در پی آن، کرولی، خسته از هر گونه نزاع و درگیری، تصمیم گرفت یک سفر بسیار طولانی به شرق را آغاز کند. او به سیلان رفت، و در آنجا موفق به دیدار با آلن بنت شد. کرولی در سیلان با علم یوگا (فیزیکی و ذهنی) آشنا گشت. در این زمان، توانست میان اطلاعاتی که در غرب به دست آورده بود و آنچه در شرق می‌آموخت، تلفیقی ایجاد کند.

در سال ۱۹۰۳، کرولی با دختری به نام رز کلی (Rose Kelly) ازدواج کرد. آنها برای گذراندن ماه عسل، به کشور مصر سفر کردند. کرولی در مصر با فن احضار ارواح آشنا شد. در این زمان، رز، همسر کرولی، اعلام داشت که از سوی یکی از خدایان مصری به نام هوراس (Horace) پیام‌هایی دریافت می‌کند.

در سال ۱۹۰۴، وقتی آنها از قاهره بازگشتند، رز، که تا آن زمان هیچ آشنایی با سحر و جادو نداشت، مدام به حالت خلسه فرو می‌رفت. او به همسرش گفت، خداوند سعی دارد با او ارتباط برقرار سازد.

کرولی برای امتحان همسرش، او را به موزه‌ای برد که در میان تصاویر بسیار موجود در آن، تصویری از چهره هوراس را شناسایی کند. او توانست چهره هوراس را تشخیص دهد. تابلو نقاشی، متعلق به یک خانواده قدیمی بود. در آن تصویر، خداوند، از مردگان قربانی دریافت می‌کرد.

کرولی، در دوران کودکی بر این باور بود که عدد مخصوص او، ۶۶۶ است. آنجا هم، او با شگفتی متوجه شد که تابلو هوراس، در ردیف و شماره ۶۶۶ قرار دارد. همین مسئله باعث شد تا کرولی، سخنان همسر خود را جدی بگیرد.

در پی آن، کرولی به فکر تألیف کتابی به نام تلما (Thelema) افتاد. این واژه یونانی، به معنای «اراده» است؛ و بن‌مایه اصلی کتاب، حول این محور می‌گردد که کاری را باید انجام داد که خداوند می‌خواهد. بعدها غربیان بر اساس تعالیم نهفته در این کتاب، مدعی شدند که کرولی قصد داشته دینی جدید را بنا نهد و خود را پیامبر این آیین جدید معرفی کند.

در سال ۱۹۰۵ کرولی به هیمالیا رفت. او می‌خواست از کوه هیمالیا بالا برود. بعد از این موفقیت، کرولی صاحب فرزند دختری

به نام لولازازا (Iolazaza) شد. با این حال، به سفرهای طولانی به اقصا نقاط جهان چون کانادا، آمریکا، چین رفت. کرولی پس از یکی از سفرهایش، دریافت که دختر بر اثر بیماری تیفوس در گذشته است.

او پس از آن، دوباره به جورج سیسیل جونز پیوست. آنها سعی کردند انجمن جدیدی تأسیس کنند، تا راه نیمه کاره طالع فجر را دنبال کنند. آنها نام انجمن خود را ستاره نقره‌ای (Argentevm Astrum) گذاشتند. کرولی، همچنین، نشریه‌ای به نام اعتدال منتشر ساخت، که غالباً مطالب آن، از خود وی بود. او، در همان دوران، از همسرش جدا شد.

در سال ۱۹۱۰، کرولی با فردی به نام تئودور رئوس (Theodore Reuss) تماس گرفت. او رئیس انجمن در آلمان به نام فرقه زایران شرق (ordo templi orientis) بود. وی به این انجمن ملحق شد و در آنجا توانست به راز حس ششم و نیروهای درونی انسان پی ببرد.

دو سال بعد، او رئیس بخش انگلیسی این انجمن شد. برخی بر این باورند که این گروه، به انجمن فراماسونری تعلق داشته است. کرولی پس از اینکه رئوس دچار سانحه شد، رهبری این فرقه را بر عهده گرفت. در این مرحله بود که کرولی قانون «اتو» را براساس قوانین تلمنا، بازنویسی کرد. پس از به قدرت رسیدن کرولی، این فرقه، رفته‌رفته از زیر نفوذ فراماسونری خارج شد. بدین ترتیب، کرولی توانست با افرادی که ماسون نبودند تماس حاصل، و آنها را به تشکل خود دعوت کند.

کرولی در سال ۱۹۲۹ به شهرت بسیاری رسید. او بر آن شد تا بیشتر درباره شوق بدانند؛ و حتی از مطالعه افسانه‌ها و داستانهای مشرق زمین، خودداری نکرد.

باید اذعان کرد که برخی صاحب‌نظران بر این باورند که در این زمان، کرولی مورد توجه استعمارگران قرار گرفت. آنها بر آن شدند تا از توانایی و نفوذ کرولی، حداکثر استفاده را ببرند. به همین دلیل، از او خواستند تا مجدانه به تفحص پیرامون تجربیات خود مشرق زمین ادامه دهد؛ و با چاپ آثار خود، غربیان را با دنیای پر رمز و راز شرق آشنا سازد. در این دوران، او، مجموعه اشعار زیادی منتشر، و نمایشنامه‌های بسیاری خلق کرد. وی بر این باور بود که «هنر، روح زندگی» است.

باید به این مسئله مهم توجه داشت که استعمارگران، همواره بر آن بوده‌اند تا به دنیای شرق نقب بزنند، و تمامی اندوخته‌ها و علوم مختلف گذشته آن را به یغما ببرند، و در عوض، طوری وانمود کنند افرادی که به دنبال چنین مباحثی بوده‌اند، مردی عقب مانده و متحجرند. آنها از طریق راه‌اندازی جریانهای شبه روشنفکری در هر کشور، بر آن‌اند تا فرهنگ، باورها و تمدن کهن هر کشور را در نظر مردم آن و جهان، خوار کنند.

بدین ترتیب بود که آلیستیر کرولی، به تفحص عمیق پرداخت، و تمام برداشتهای خود را مکتوب کرد و منتشر ساخت. کرولی حتی به تاریخ ادیان هم توجه داشت؛ به تحلیل نحوه شکل‌گیری

دیدگاههای مذهبی مختلف پرداخت.

از این رو، بخشی از پژوهشهای او، به بررسی تطبیقی داستانهای مذهبی با سایر داستانهای کهن اختصاص یافت.

اما وی، پس از بررسی دقیق تمامی افسانه‌ها و داستانها، یکی از توطئه‌های استعمارگران را خنثی کرد؛ و گفت که - به خلاف تصور رایج غرب - داستانهای مذهبی، هیچ ارتباطی با داستانهای علمی - تخیلی ندارند. این، در حالی بود که استعمارگران، به ترفندهای مختلف، چنین وانمود می‌کردند که داستانهای مذهبی مطرح شده در کتب آسمانی، به تمامی، جزء گروه داستانهای تخیلی بوده‌اند، و بیانگر رویدادهای حقیقی نیستند.

کرولی به صراحت مطرح کرد که داستانهای مذهبی به دلیل طرح حقایق محض، در گذر زمان دچار تغییر و تحول نگشته‌اند. به عکس، این داستانهای تخیلی بوده‌اند که در هر دوره، دچار دگرگونی شده، و گاه از میان رفته‌اند.

کرولی، همچنین، به مسئله اخلاق و معنویت اشاره می‌کرد، و معتقد بود که داستانهای مذهبی، صرفاً به چنین مضامینی توجه دارند؛ و در کتب آسمانی روح یکتاپرستی همواره به چشم می‌خورد.

در ابتدای قرن بیستم، بسیاری از صاحب‌نظران استعماری سعی کردند تا به مردم جهان این‌گونه بقبولانند که انسان باید به دنبال تجربیات فردگرایانه خود باشد، و از پذیرش اصول اعتقادی دینی پرهیز کند. آنها کسب تجربیات فردی و به کارگیری آن در زندگی روزمره مادی را، به عنوان عامل اصلی هدایت بشر می‌دانستند، و شیوه تفحص علمی را، که براساس فلسفه شک‌گرایی بنا شده است، توصیه می‌کردند. این افراد، نام گروه خود را نئو کافر (neo pagan -) گذاشته بودند.

کرولی تلاش زیادی در جهت شناسایی این جریان ادبی و فلسفی استعماری کرد. از آن سو، بسیاری از رقیبانش سعی داشتند اندوخته‌های او را برابیند و به اسم خود مطرح سازند.

نکته بسیار مهم، آشنایی کرولی با کتاب آسمانی مسلمانان، یعنی قرآن کریم بود. گویا فردی این کتاب را به کرولی معرفی کرده بود. کرولی خود می‌گوید که این کتاب، برای من، حکم فرشته نجات را داشته است. او می‌گوید: «من با کتابی آشنا شدم، که فرشته خداوند - جبرئیل (Gabriel) - بر محمد، رسول خدا [ص] آشکار ساخته است.

کرولی ابتدا، پس از مشاهده قرآن کریم، آن را به گوشه‌ای می‌گذارد؛ و یک‌سال از مطالعه آن، سرباز می‌زند. پس از آن، از سر تفرن، به مطالعه‌اش می‌پردازد، و پس از بررسی عمیق قرآن کریم، می‌گوید: «خداوند متعال، از طریق جبرئیل، دستورات و تعالیم خود را بر محمد (ص)، پیامبر خدا، و آخرین فرستاده او آشکار کرد، تا او آنها را به مردم منتقل سازد.»

کرولی از قرآن کریم، به عنوان با ارزش‌ترین و مهم‌ترین منبع اصلی هدایت بشر یاد کرد، و بر این مسئله تأکید ورزید که این کتاب، تنها کتابی است که برای رشد، تعالی و پیشرفت عظیم

فکری و روحی انسان، تا ابدیت، مفید خواهد بود؛ و انسانها همواره باید به اصول و مبانی مطرح شده در آن، پایبند باشند.

کرولی، پس از این ادعای بسیار مهم، مورد بی‌مهری غربیان قرار گرفت، و بلافاصله، از سوی دنیای غرب، طرد شد. او گناه بزرگی را مرتکب شده بود، و می‌بایست تاوان آن را می‌داد. از این رو، کرولی به تدریج، در اثر نفوذ آنان، خانه‌نشین شد. تا آنکه «آدلف هیتلر»، پس از به قدرت رسیدن و تشکیل حزب نازی، به اهمیت آثار کرولی پی برد، و به مطالعه تمامی کتب او پرداخت. هیتلر دریافت که برای پیشبرد سیاستهای خود، نیازمند مطالعه تجارب مردم مشرق زمین است. همین مسئله بهانه مناسبی در اختیار استعمارگران قرار داد، تا ایلستیر کرولی را، به عنوان تئوریسین اصلی حزب نازی قلمداد کنند، و کاری کنند تا پرونده او، برای همیشه، بسته شود.

در پی آن، زندگی و عملکرد کرولی، مورد تحریف قرار گرفت؛ و غربیان او را دیوانه، فرصت‌طلب، شیاد، همجنس‌باز، زنیاره، جادوگر و حتی رهبر شیطان خطاب کردند. با تمامی این اوصاف، نویسندهان و اندیشمندان علاقه‌مند به دنیای شرق، به مطالعه آثار او پرداختند. کسی همچون جورج لوکاس (George Lucas)، داستان جنگ ستارگان را از آثار کرولی ربود. این داستان، متعلق به مردم مشرق بود، و توسط لوکاس به جهان غرب معرفی، و باعث شهرت لوکاس فرصت‌طلب شد. لوکاس، در جنگ ستارگان، عناصر شرقی و غربی را با هم تلفیق کرد؛ تا رد پای جرم خود را، محو سازد.

جان واید ساید پارسونز (John wide side parsons)، از دیگر شاگردان کرولی به حساب می‌آید. او پس از مطالعه افسانه‌های شرقی، به ایده اصلی ساخت نوعی موشک دست یافت. این موشک، در جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفت، و تأثیر بسیار زیادی بر روند جنگ گذاشت.

بی‌شک، ایلستر کرولی، فرد شیاد و فرصت‌طلب نبوده است. غربیان همواره در تحلیلهای خود، بر آن هستند تا ایده‌ها و دیدگاههای او را به نفع خود تفسیر کنند. آنها پس از آنکه همکاری با حزب نازی را به کرولی نسبت دادند، او را خانه‌نشین کردند، و اجازه ندادند به کار خود ادامه دهد. آنها بر این اصل پافشاری می‌کنند که هر کس که تحت تعالیم شرق قرار گیرد، به انحراف کشیده می‌شود.

شاید بتوان مهم‌ترین کتاب کرولی را، تلمنا دانست. چرا که این اثر، برداشت او از جهان شرق است. این کتاب، در خصوص رستاخیز صحبت می‌کند، در همین کتاب نیز کرولی، از پیامبر اکرم

(ص) سخن به میان می‌آورد، و به صراحت می‌گوید که او آخرین فرستاده خداست؛ و قرآن، تنها کتاب هدایتگر بشر، تا ابدیت است. بنابراین، چگونه چنین فردی، با چنین نگرشی، می‌تواند از طریق همین کتاب، ادعای پیامبری کند؟!

جالب این است که کرولی، در این اثر اظهار می‌کند که قرن حاضر، دچار تحولی عظیم شده است، و ارزشهای انسانی روبه نابودی است. او پیشگویی می‌کند که به تدریج، مردم، از دین و مذهب فاصله می‌گیرند.

در تلمنا آمده است که هر کس سرنوشت خاص خود را دنبال می‌کند، و مسئول سرنوشت خویش است. کرولی بر این باور بود که عشق و محبت یک قانون است، و باید همواره به آن توجه شود؛ اما عشقی که تحت نظارت عقل و اراده باشد.

کرولی بر این اصل پافشاری می‌کند که هر انسانی، آزاد است.

غربیان مغرض، بر این اساس، به این نتیجه رسیدند که کرولی معتقد است انسان هر کاری را که دوست دارد، می‌تواند انجام دهد؛ و هیچ حد و مرزی برای او وجود ندارد. در واقع، کرولی می‌گفت که انسان باید به آن اندازه از آزادی دست یابد، که بتواند بفهمد به چه چیزها نیاز دارد و چه چیزها برای او مفید است.

نکته قابل تعمق، اظهارات کرولی

درباره خودشناسی است. او در این

اثر، می‌گوید: انسان باید در هر شرایطی، به

خودشناسی برسد؛ و حقیقت وجودی خود را کشف کند، و پی به توانمندیهای درونی خود ببرد؛ حتی اگر سختیهای بسیاری را متحمل شود.

او، وقتی می‌گوید «عشق قانون است»، به آن معنا نیست که به عشق فیزیکی و زمینی اشاره کرده است. این عشق درونی، از جنس الهی است، و پیرامون اخلاق و معنویت می‌گردد.

کرولی در جایی از این کتاب، می‌گوید: انسان باید تا اندازه‌ای پاک و صادق و درستکار باشد، که خود، عاشق خویش گردد. او معتقد است: یک فرد شریف، وقتی به مرتبه‌ای برسد که عاشق خویش گردد، دیگران را هم دوست خواهد داشت؛ و در پی آن، عشق او، از جنس الهی می‌شود. در واقع، کرولی، به عشقی پایبند است که زیر لوای حقیقتجویی و درستکاری باشد.

در این میان، کرولی به تشریح حد و مرز آزادی می‌پردازد، و چنین می‌گوید که آزادی باید تحت سیطره خداوند متعال باشد. وقتی انسان به حقایق محض دست می‌یابد، تازه می‌فهمد که وظایفی برعهده دارد، که باید به درستی انجام پذیرد. در چنین شرایطی، انسان آزاد است. در چنین اوضاعی است که انسان به نیروهای

در
مجموع می‌توان به
این اصل رسید که کرولی،
بیش از همه بر دو اصل خودشناسی
و عشق تأکید می‌کند. هر فرد می‌تواند
به عشق حقیقی متصل شود؛ و در چنین
اوضاعی است که به قدرت و نیروهای
زیادی دست می‌یابد و صاحب
اختیار می‌شود

زیادی دست می‌یابد. و می‌تواند تحت نظارت نیروی الهی، از این قدرت، در طبیعت استفاده کند.

تحلیلگران هوادار کرولی چنین اظهار می‌کنند که کتاب قانون کرولی می‌تواند به خوبی مراحل تحول روحی انسان را توصیف کند. بخش اول کتاب به افسانه مصری ایسیس (Isis) اشاره دارد، و بخش دوم به اوسیریس (Osiris)؛ و بعد از آن، دنیای مذهب بنا می‌گردد.

در این اثر، از نماد هم استفاده شده است.

به طور مثال، هر مرد و زنی یک ستاره است. او معتقد است که هر فرد بی‌همتا است؛ و خود، برای خویش، در طول زندگی، مسیری را برمی‌گزیند. در چنین شرایطی، انسان وارد دالان و مسیری می‌شود که در بدو ورود خود آن را برگزیده؛ اما پس از آنکه وارد آن دالان شد، باید براساس یکسری سلسله قوانین خاص آن دالان، پیش برود.

کرولی می‌گوید: هر فرد دارای دالان و مسیری است؛ و هیچگاه این دالانها با هم تصادف نمی‌کنند. وی می‌گوید: هر انسان، به صورت فطری، دارای نیروی ارادی بالایی است، تا بتواند حقیقت را کشف کند. و همین اراده، موجودیت او را به اثبات می‌رساند. این اراده فطری، در واقع باعث می‌شود تا انسان، راه تکامل را طی کند.

در مجموع می‌توان به این اصل رسید که کرولی، پیش از همه بر دو اصل خودشناسی و عشق تأکید می‌کند. هر فرد می‌تواند به عشق حقیقی متصل شود؛ و در چنین اوضاعی است که به قدرت و نیروهای زیادی دست می‌یابد و صاحب اختیار می‌شود.

کرولی بر این اصل پافشاری می‌کند که در جهان، وحدت و یکپارچگی وجود دارد؛ و تمام اجزای هستی، به هم مرتبطند. کرولی چنین بیان می‌کند که هر انسان، این حق را دارد که راه تکامل را طی کند؛ و کسی نباید مانع رسیدن او به این حق بشود.

تحلیلگران چنین اظهار می‌کنند که آلیستر کرولی، پیش از همه غریبان، با علوم ماوراء الطبیعه شرق آشنا شد. اما اظهارات او در این زمینه، این بهانه را به دست دشمنانش داد که وی را فردی جادوگر، که انسانها را به پیروی از آزادی مطلق و گرایش به امیال دنیوی تشویق می‌کند، معرفی می‌کنند. در صورتی که امروزه مشخص شده است که در این جهان، در ارتباط با مسائل مادی، اغلب، چیزی فراتر از قوانین هستی وجود ندارد؛ و تمام نیروهای ناشناس، جزئی از قوانین طبیعت هستند؛ و جادو به حساب نمی‌آیند. روزگاری پرواز با هواپیما برای انسان امری غیر ممکن می‌نمود، و اگر کسی به آن فکر می‌کرد، گویی قصد داشت وارد دنیای جادو شود. اما همین قانون پرواز، پس از کشف شدن، طبیعی به نظر می‌رسید.

کرولی تا زمانی که به کشف تجربیات شرق مشغول بود، کسی با او کاری نداشت. اما به محض اینکه به قرآن کریم اشاره کرد و از حضرت محمد (ص) سخن به میان آورد و او را آخرین پیامبر خداوند دانست مورد بی‌مهری شدید غرب قرار گرفت؛ تا آنجا که آثار او را به شیطان و نیروهای شیطانی نسبت دادند

در جهان قوانین بسیاری وجود دارد که هنوز برای انسان ناشناخته است. از این رو، نمی‌توان چنین قوانینی را به جادو نسبت داد، و فردی را که به دنبال کشف آن است جادوگر قلمداد کرد. در گذشته، چه کسی می‌توانست تصور کند با ابزار اینترنت، این گونه جهان به هم نزدیک می‌گردد و فاصله‌ها کم می‌شود؟!

کرولی تا زمانی که به کشف تجربیات شرق مشغول بود، کسی با او کاری نداشت. اما به محض اینکه به قرآن کریم اشاره کرد و از حضرت محمد (ص) سخن به میان آورد و او را آخرین پیامبر خداوند دانست مورد بی‌مهری شدید غرب قرار گرفت؛ تا آنجا که آثار او را به شیطان و نیروهای شیطانی نسبت دادند. این در حالی است که در همین دوره هم، غرب، برای شناخت شرق، به مجموعه آثار او رجوع می‌کند. کرولی به نوشتن علاقه بسیار داشت؛ و تمام اندوخته‌های خود را مکتوب کرد. او در مجموع ۱۱۷ کتاب به رشته تحریر در آورد؛ که برخی آثار او عبارت‌اند از:

۱. وظیفه (Duty)
۲. هشت سخنرانی پیرامون یوگا
۳. نقطه اعتدال (the Equinox)
۴. رمل و اسطرلاب
۵. جادو بدون گریستن (Magik without tears)
۶. آبینت، الهه سبز (Absinthe, the Green Goddess)
۷. آن سوی خلیج (Across the Guly)
۸. امریتا (Amrita)
۹. فطرت هنری (the Artistis temperament)
۱۰. درخت زندگی (tree of life)
۱۱. مراسم ققنوس (the mass of phoecrix)

کرولی عاقبت به تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۴۷، در تنهایی مطلق دار فانی را وداع گفت. استعمارگران اظهار می‌کنند که کرولی پیش از مرگ، این جمله را بیان کرده است: «حیرانم.»

آلیستیر کرولی، به افسانه‌ها و داستانهای ملل مشرق زمین بسیار علاقه‌مند بود، و بسیاری از تجارب ارزشمند شرق را، از طریق همین داستانها کسب کرد. او پیش از همه، به داستانهای قرآن کریم علاقه‌مند شد؛ و در آنها حقیقتی را یافت که منجر شد تمام قرآن کریم را به دقت مطالعه کند، و به این نتیجه برسد که پیامبر (ص) آخرین فرستاده خدا، و قرآن کریم، آخرین کتاب الهی و معجزه پیامبر (ص) است.